

«تکذیب می کنیم

«وهمین که داریم مارا بس است»

گوید: آنگاه حارث به نبرد عاصم باز آمد. وقتی عاصم خبر یافت که اسد بن عبدالله می رسد و محمد بن مالک همدانی را بر مقدمه خویش روانه کرده و او در دندانقان فرود آمده با حارث صلح کرد و میان خود و او مکتوبی نوشت که حارث در هر یک از ولایتهای خراسان که خواهد اقامت گیرد و هر دو به هشام بنویسند و رعایت کتاب خدا و سنت پیمبرش را از او بخواهند و اگر نپذیرفت برضد وی فراهم شوند.

گوید: بعضی از سران مکتوب را مهر زدند اما یحیی بن حنین از مهر زدن دریغ کرد و گفت: «این خلع امیر مومنان است»

گوید: خلف بن خلیفه درباره یحیی شعری گفت به این مضمون:

«دل غمین است و دیده بیخواب

«و شنوای کس نیست

«و من هرگز از مردم بازیگوش

«شنوا نبوده ام

«امیه را در ملکش نگه داشته ایم

«و در قبال تهدید آن، خطر می کنیم

«وقتی دست امیه را بسته بیایم

«از او و ملکش دفاع می کنیم

«پیوستگی ای که بروز گاران قدیم

«میان ما بود ناچار بجدایی کشید

۱- این اشعار مفصل را، بی کم و کاست، از آنرو آوردم که از وقت در مضامین آن حوادث قریب الوقوع خراسان داکه مایه زوال قدرت و حکومت امویان و توفیق عباسیان شد به سهولت توان یافت. (۴)

«مگر ما سر ابن زبیر را نر بودیم
 «و ملک را از او نگر فتمیم
 «و هنگامی که کسان در بارهٔ خلافت
 «به کشاکش سخت بودند
 «آنها را در اهلش ننهادیم
 «وقتی که ملک از امیه بگشته بود
 «با شمشیر تیز به یاریش برخاستیم
 «آنکه مردم عراق را استوار کرد از ما بود
 «اگر یحیی در مرز نبود به تباهی رفته بود
 «کارهای ابن سریق را
 «که هر چه توانسته بود استوار کرده بود
 «آشفته کردیم
 «خرد وری که مقالش حکمت است
 «و وقتی قوم پراکنده شود
 «موجب فراهم آمدن است
 «شبانگاه زرق که پیمان شکنان
 «همدل شده بودند
 «همدلی را از آنها ببردیم
 «اگر جوانمرد و ایل نبود
 «هرگز چنان نمی شد
 «که اسبی در این راه عرق بریزد
 «به امیه بگوی
 «که خدمت‌های ما را

- «که پاداش آنرا نیافته ایم
 «رعایت کند
 «و چنانکه باید نیکی کند
 «ما که پیوسته پیرو حق تو بوده ایم
 «چرا از کشتن سران ما چشم نمی‌پوشی؟
 «کسی که ترا به دیگران فروخته
 «همانند کسی نیست
 «که بازاری به دست آورده و فروخته
 «پسر حصبین پیوسته با آنچه می‌کنی
 «همدلی و هماهنگی می‌کند
 «اگر حارث از وایلیان آسوده خاطر بود
 «جزو دیگر کسان مایه ترس تو می‌شد
 «متکبری شرور بود
 «که میان چیزهای دیگر
 «ضلالت را نیز پراکند
 «ما از مکتوب مهرزده‌ای که درباره آن
 «عاصم مطیع کسان شد
 «جلوگیری کردیم
 «اگر جایگاه پرچمهای ما در میان سپاه نبود
 «سپاهیان در خطر هلاک بودند
 «بدین سان رابطه قدیم را به نو پیوستیم
 «اما امیه بجز دوری نمی‌خواهد
 «و این ذخیره‌هاست که سود آن

«به دیگران می‌رسد

«اما ما از آن سودی نبرده‌ایم

«اگر آنرا بیارد و پرده از میان برخیزد

«دلت به سختی بلرزد.

«وفای اهل وفاچه شد؟

«که سپاس نیکوتر از آنست

«که از میان برخیزد

«اگر ذخیره میان کسان بازگشتنی است

«پس ذخیرهٔ بنی‌وایل چه شد؟

«مگر ندانسته‌ای که شمشیرهای ما

«کینه توز را علاج می‌کرد

«وسر درد را شفا می‌داد

«وقتی که ابن‌حضین صبحگاهان

«پرچم را به راه برد

«ومردم قلعه‌ها، قلعه‌ها را

«تسلیم کردند

«وقتی که ابن‌حضین صبحگاهان

«پرچم را به راه برد

«وبازها و کفتارها آنرا وانمود

«وقتی که ابن‌حضین صبحگاهان

«پرچم را به راه برد و بکشتار کرد

«واز معدیان کاری ساخته نبود»

گوید: وچنان بود که عاصم بن سلیمان یشکری از مردم صاحب نظر بود و به

یحیی گفته بود که مکتوب را بشکند و بدو گفت: «تیر گیهاست، آنگاه روشن می شود، چیزهای چشم پوشیدنی است، چشم پوش.»

گوید: عاصم بن عبدالله در دهکده ای بود در ناحیه بالای مرو که از آن کنده بود، حارث نیز در دهکده ای از آن بنی عنبر جای گرفته بود، یکی از بنی عبس با پانصد کس از مردم شام با عاصم بود، ابراهیم بن عاصم عقلی نیز بود با همین تعداد. منادی عاصم ندا داد که هر که سری را بیارد سیصد درهم جایزه دارد. یکی از عاملان وی سری را بیاورد که بینی آنرا به دندان گرفته بود، پس از آن یکی از بنی لیث به نام لیث پسر عبدالله سری بیاورد، پس از آن دیگری سری آورد.

گوید: به عاصم گفتند: «اگر مردم در این طمع کنند سر همه ملاحان و بومیان را پیش تو آورند.» آنگاه منادی وی ندا داد که کسی سر پیش ما نیارد و هر که سری بیارد چیزی پیش ما ندارد.

گوید: یاران حارث منهزم شدند و کسانی از آنها به اسارت افتادند از جمله عبدالله بن عمرو مازنی سرور مردم مرو و ذ. اسیران هشتاد کس بودند که بیشترشان تمیمی بودند و عاصم آنها را بر لب نهر دندانقان بکشت.

گوید: یعنیان از شام یکی را فرستاده بودند با پانصد کس که کنیه ابوداود داشت و در ایام اختلاف قبایل با هزار کس برابری می کرده بود. ابوداود برهیک از دهکده های خراسان می گذشت می گفت: «گویی به هنگام بازگشت از اینجا می گذرم و سرحارث بن سریج را همراه دارم.»

گوید: و چون تلافی شد همآورد خواست، حارث بن سریج به همآوردی وی آمد و ضربتی بالای شانه چپ اوزد که از پای بیفتاد. یارانش به حمایت از وی آمدند و او را ببردند، عقلش آشفته شده بود و می گفت: «وای از ابرشهر حارث بن سریج، ای یاران معموراه!»

گوید: تیری به سینه اسب حارث بن سریج رسید، تیر را بیرون کشید و اسب

را پیش آورد و چندان بزد که از جای برفت و عرق کرد و اسب را از رنج زخم غافل داشت.

گوید: یکی از مردم شام به حارث حمله برد و چون دید که نیزه بدومی رسد از اسب فرود آمد و شامی را دنبال کرد که بدو گفت: «ترا به حرمت اسلام خون مرا مریز.»

گفت: «از اسبت پیاده شو»

شامی پیاده شد و حارث برنشست. شامی گفت: «زین را برگیر که به خدا از اسب بهتر است»، و یکی از مردم عبدالقیس شعری گفت به این مضمون:

«قرشیان به لذت معاش پرداختند

«ودره‌های خالك آلود را

«به وسیله ما محفوظ داشتند

«ای کاش چنان می شد که قرشیان

«شبی در گرداب سبز دریا

«فرومی شدند»

گوید: مردم شام یحیی بن حضمین را به سبب عملی که دربارهٔ مکتوب عاصم کرده بود بزرگ داشتند و همراه محمد بن مسلم عنبری و یکی از مردم شام نامه‌ای نوشتند که اسد بن عبدالله را در ری بدیدند، به قولی در بیهق او را بدیدند که گفت: «باز گردید که من این کار را سامان می‌دهم»

گوید: محمد بن مسلم بدو گفت: «خانهٔ مرا ویران کرده‌اند.»

گفت: «خانه را برایت می‌سازم و هر مظلومه‌ای که شده جبران می‌کنم»

گوید: اسد به خالد نوشت و دعوی کرد که حارث را هزیمت کرده و کار

یحیی را بدو خبر داد.

گوید: پس خالد ده هزار دینار به یحیی بن حضمین جایزه داد با یکصد حله.

گوید: ولایتداری عاصم کمتر از یکسال بود، به قولی هفت ماه بود، وقتی اسد بن عبدالله پیامد حارث رفته بود و او عاصم را به زندان کرد و درباره آنچه خرج کرده بود پرسش کرد و به حساب کشید و صد هزار درم از او مطالبه کرد و گفت: «تو غزا نکرده‌ای و از مرو برون نشده‌ای.»

گوید: اسد عماره بن حریم و عاملان جنید را مجبوس یافت و به آنها گفت: «درباره شما مطابق روش خودتان عمل کنم یا مطابق روش قومتان؟» گفتند: «مطابق روش خودت» و اسد آزادشان کرد.

علی، به نقل از مشایخ خویش، گوید: وقتی هشام بن عبدالملک از قضیه حارث ابن سریج خبر یافت به خالد بن عبدالله نوشت: «برادرت را بفرست که آنچه را به تباهی افتاده سامان دهد و اگر مایه امید بود آنجا بیاشد.»

گوید: پس خالد برادر خویش اسد را سوی خراسان فرستاد وقتی اسد آمد عاصم از خراسان بجز مرو و ناحیه ابرشهر چیزی نداشت حارث بن سریج در مرو روز بود و خالد بن عبدالله هجری در آمل بود، اسد دیدیم داشت که اگر به آهنگ حارث سوی مرو روز رود خالد بن عبدالله از جانب آمل وارد مرو شود و اگر آهنگ خالد کند حارث از جانب مرو روز وارد آن شود. عاقبت مصمم شد که عبدالرحمان ابن نعیم غامدی را با مردم کوفه و مردم شام از پی حارث به جانب مرو روز فرستد خود اسد با کسان سوی آمل رفت و حوثره بن یزید عنبری را بر مردم تمیم گماشت. سپاه مردم آمل به سالاری زیاد قرشی وابسته حیان نبطی به نزد چاههای عثمان به مقابله آنها آمد که هزیمتشان کرد و تا در شهر برفتند، آنگاه به کمان حمله آوردند و غلامی از آن اسد بن عبدالله به نام جبلة که پرچمدار وی بود کشته شد و مردم آمل در سه شهر خودشان حصار می‌شدند.

گوید: اسد مقابل آنها فرود آمد و منجنیقها نصب کرد. سالار آملیان خالد بن عبدالله هجری بود، از یاران حارث، عاقبت امان خواستند. روید بن طارق قطعی

کہ از وابستگان آنها بود بہ نزدشان رفت و گفت: «چہ می خواہید؟»

گفتند: «کتاب خدای و سنت پیمبر اوصلی اللہ علیہ وسلم»

گفت: «این تعہد می شود»

گفتند: «واینکہ مردم این شہرہا را بہ گناہ ما نگیرند. این را نیز تعہد کرد و یحیی بن نعیم شیبانی را یکی از مردم بنی ثعلبہ کہ برادر زادہ مصقلہ بن ہبیرہ بود بر-
آنها گماشت.

گوید: پس از آن اسد ازراہ زم بیامد کہ آہنگ بلخ داشت. وابستہ ای از آن مسلم بن عبدالرحمان پیشواز وی آمد و بدو خبر داد کہ مردم بلخ با سلیمان بن عبداللہ خازم بیعت کردہ اند. پس اسد سوی بلخ رفت و کشتی ہا گرفت و از آنجا سوی ترمذ رفت و دید کہ حارث، سنان اعرابی سلمی را محاصرہ کردہ، بنی حجاج بن ہارون نمیری و بنی زرعہ و خاندان عطیہ الاعور نضری و مردم ترمذ با سنان بودند، سبل نیز ہمراہ حارث بود. اسد آن سوی نہر منزل گرفت و نتوانست سوی آنها رود یا کمکشان کند. مردم ترمذ بیرون شدند و با حارث نبردی سخت کردند حارث از مقابل آنها پس نشستہ بود سپس حملہ برد کہ ہزیمت شدند و یزید بن ہیشم و عاصم ابن معول بجلی با یکصدوسی کس از مردم شام و دیگران کشتہ شدند.

گوید: وچنان بود کہ بشر بن جرموز و ابوقاطمہ ایادی و کسانی از مردم دہکدہ ہا کہ باحارث بودند بہ در ترمذ میآمدند و می گریستند و از بنی مروان شکوہ می کردند و از آنها می خواستند کہ فرود آیند و در کار جنگ بنی مروان ہمدستی کنند اما آنها نمی پذیرفتند.

گوید: سبل کہ با حارث بود بدو گفت: «ای حارث! ترمذ باطل ہا و مزمارہا بنیان گرفته و باگریہ گشودہ نمی شود بلکہ با شمشیر گشودہ می شود اگر اہل نبرد نبرد کن» آنگاہ سبل اورا رہا کرد و سوی ولایت خویش رفت.

گوید: وچنان بود کہ وقتی اسد از سرزمین زم می گذشتہ بود بر قاسم شیبانی

گذشته بود که در یکی از قلعه‌های زم به نام «بازکر» جای داشت پس از آن برفت تا به ترمذ رسید و نرسیده به نهر فرود آمد و تخت خویش را بر کنار نهر نهاد و مردم عبور آغاز کردند. کسانی که کشتی‌شان از کشتی‌های شهر جدا می‌شد حارث که در کشتی‌ای بود با آنها نبرد می‌کرد عاقبت با کشتی‌ای مقابل شدند که یاران اسد در آن بودند از جمله اصغر بن عیناء حمیری، داود اعسر نیز در کشتی یاران حارث بود اصغر تبری بینداخت که به کشتی خورد و گفت: «من غلام عجمیم»

داود اعسر گفت: «این انتساب را برای مقصودی گفتم، تو سرزمین نداری» و کشتی خویش را به کشتی اصغر چسبانید و به نبرد پرداختند.

گوید: آنگاه اشکنند بیامد، حارث می‌خواسته بود باز گردد، اما اشکنند بدو گفت: «به کمک تو آمده‌ام.» اشکنند پشت دیری کمین کرد، حارث با یاران خویش بیامد. مردم ترمذ به مقابله وی برون شدند که از مقابل آنها پس نشست و به تعقیب وی آمدند. نصر با اسد نشسته بود و می‌نگریست و کراهت نمود و بدانست که حارث با آنها خدعه کرده اسد پنداشت که این کار را از روی مهربانی با حارث می‌کند از آنرو که عقب نشسته است. اسد می‌خواست با نصر عتاب کند که اشکنند به مقابله آنها برون شد و به مردم ترمذ حمله برد که گریزان شدند و یزید بن هیشم جرموزی از مردم ازد و عاصم بن معول که از بیکه سواران شام بود در نبرد گاه کشته شدند.

گوید: پس از آن اسد سوی بلخ رفت و مردم ترمذ به مقابله حارث برون شدند و هزیمتش کردند و ابوقاطمه و عکرمه و جمعی از روشن بنیان را کشتند.

گوید: آنگاه اسد از راه زم سوی سمرقند روان شد و چون به زم رسید کس پیشی هیشم فرستاد که در بازکر جای داشت و از یاران حارث بود و بدو گفت: «شما به روش بد قومتان اعتراض داشته‌اید در صورتیکه به کار زنان و روا داشتن ناموس و غلبه مشرکان بر جایی همانند سمرقند نرسیده بود. من آهنگ سمرقند دارم، پیمان و عهده خدا به گردن من که بدی از من به تو نرسد و مشمول یاری و لطف و حرمتی و

امان برای خودت و همراهانت. و اگر این دعوت مرا سبک گیری، پیمان و عهده خدا و عهده امیر مؤمنان و عهده امیر خالد به گردن من که اگر يك تیریندازی پس از آن امانت ندهم و اگر هزار امان برای تو مقرر شود بدان عمل نکنم.»

گوید: پس هشتم به اتکای امانی که اسد داده بود به نزد وی آمد که ایمنش داشت و با وی سوی سمرقند رفت. اسد دو مقریشان داد و آنها را بر آسیانی که همراه داشت برداشت. از بخارا آذوقه برداشت و از گوسفندان کردان بسیار همراه برد که میان آنها تقسیم کرد آنگاه سوی ورغسر رفت که آب سمرقند از آنجاست و رود را بیست و از سمرقند بگردانید.

گوید: و چنان بود که اسد با دست خویش سنگ می آورد و دربند جای می داد.

گوید: پس از آن از سمرقند برفت و در بلخ منزل گرفت. بعضیها پنداشته اند آنچه درباره اسد و یاران حارث یاد کردم به سال صد و هیجدهم بود.

در این سال خالد بن عبدالملک سالار حج بود. و هم در این سال عامل مدینه و مکه و طایف محمد بن هشام بن اسماعیل بود.

عامل عراق و مشرق خالد بن عبدالله بود.
عامل ارمینیه و آذربایجان مروان بن محمد بود.
وفات فاطمه دختر علی و نیز سکینه دختر حسین بن علی در این سال رخ داد.

در همین سال اسد بن عبدالله گروهی از دعوتگران بنی عباس را در خراسان گرفت که بعضی را کشت و بعضی را اعضاء برید و بعضی را به زندان کرد، از جمله کسانی که گرفت، سلیمان بن کثیر بود و مالک بن هشتم و موسی بن کعب و لاهز بن قریظ

و خالد بن ابراهیم و طلحة بن زریق.

راوی گوید: وقتی آنها را پیش اسد بن خالد آوردند گفتشان: «ای فاسقان مگر خدای تعالی نگفته: عفا لله عما سلف و من عاد فینتقم الله منه والله عزیز ذوانتقام؟»

یعنی: خدا از آنچه گذشته در گذشت و هر که باز، کند خدا از او انتقام گیرد که خدا نیرومند و انتقام گیر است.

گویند: سلیمان بن کثیر گفت: «سخن کنم یا خاموش بمانم؟»

گفت: «سخن کن»

گفت: «ما چنانیم که شاعر گوید:

اگر بی آب گلو میگیرد

من چون آن گلو گرفته ام

که آب در گلویم میگیرد

می دانی حکایت ما چگونه است، به خدا عقر بهارا به دست تو شکاری کنند، ای امیر! ما کسانی از قوم توایم و این مضریان به تو چنین خسر داده اند به سبب آنکه ما از همه کسان در ضدیت قبیله بن مسلم سختتر بوده ایم، در واقع انتقام خویش را می جویند.

گوید: ابن شریک بن صامت باهلی سخن کرد و گفت: «این جمع را بارها

گرفته اند.»

مالک بن هشم گفت: «خدای امیر را قرین صلاح بدارد سزاوار است که گفته

این را با دیگران برابر نهی» آنگاه گفتند: «ای برادر باهلی گویی انتقام قتیبه را از

ما می جویی، به خدا ما، در ضدیت وی از همه کسان سختتر بوده ایم.»

گوید: پس اسد آنها را به زندان فرستاد. پس از آن عبدالرحمان بن نعیم را

پیش خواند و بدو گفت: «رأی تو چیست؟»

گفت: «رای من این است که به وسیله آنها بر عشايرشان منت نهی.»

گفت: «آن دو تعیمی که با آنها هستند چطور؟»

گفت: «آزادشان می کنی»

گفت: «در این صورت پسر عبدالله بن یزید نباشم»

گفت: «با آن مرد ربیعی چه می کنی؟»

گفت: «به خدا آزادش می کنم»

گوید: پس از آن موسی بن کعب را خواست و برگفت تا لگام خری به

او زدند و برگفت تا لگام را بکشند و چندان کشیدند تا دندانهایش بشکست پس از آن

گفت چهره اش را بشکنند، که بینیش را شکستند و ریشش را بکنند و یکی از

دندانهایش برون افتاد.

گوید: پس از آن لاهز بن قریظ را خواست. لاهز گفت: «به خدا سزاوار

نیست که با ما چنین کنی و ایمانیان را و ربیعیان را واگذاری.» که سیصد تازیانه به او

زدو گفت: «بیا و یزیدش»

حسن بن زید از دی گفت: «او پناهی من است و از تهمتی که به او زده اند

مبرا است.»

گفت: «دیگران؟»

گفت: «آنها را نیز مبرا می دانم.»

گوید: پس اسد آزادشان کرد.

پس از آن سال صد و هیجدهم در آمد.

سخن از خبر حوادثی که
به سال صد و هجدهم بود

غزای معاویه و سلیمان، هردوان پسر هاشم بن عبدالملک، به سرزمین روم، از
جمله حوادث سال بود.

وهم در این سال بکیرین ماهان، عمار بن یزید را به سرپرستی شیعیان^۱ بنی-
عباس به خراسان فرستاد که چنانکه گویند در مرو جای گرفت و نام خویش را تغییر
داد و خدایش نام گرفت و به سوی محمد بن علی دعوت کرد که کسان به وی اقبال کردند
و آنچه را آورده بود پذیرفتند و شنوا و مطیع وی شدند.

گوید: پس از آن عمار آنچه را که بدانسان خوانده بود تغییر داد و دین
خرمیه آشکار کرد و بدان خواند و زنانشان را به همدیگر روا دانست و گفتشان که
این به دستور محمد بن علی است.

گوید: خبر عمار به اسد بن عبدالله رسید و خبرگیران بر او گماشت
تا وی را به دست آورد. وقتی عمار را پیش وی آوردند برای غزای بلخ
مهبیا شده بود، وی را از کارش پرسید. عمار در سخن با وی درشتی کرد. اسد
بگفت تا دستش را بریدند و زبانش را بکنند و چشمانش را میل کشیدند.

محمد بن علی، به نقل از مشایخ خویش، گوید: وقتی اسد در آغاز کار خویش
به آمل رسید، خدایش صاحب هاشمیه را پیش وی آوردند که بگفت تا
قرعه طیب زبان وی را ببرید و چشمانش را میل کشید و گفت: «حمد خدای
را که انتقام ابوبکر و عمر را از تو گرفت.» پس از آن وی را به یحیی بن نعیم
شیبانی عامل آمل داد و چون از سمرقند بازگشت به یحیی نوشت که او را بکشت و در
آمل بیاویخت.

گوید: حزور وابسته مهاجر بن داره ضبی رانیز پیش اسد آوردند که بر کنار نهر گردن اورا بزد.

گوید: اسد به هنگام بازگشت از سمرقند در بلخ فرود آمد و جدیع کرمانی را به قلعه ای فرستاد که بنه حارث و بنه های یارانش آنجا بود. نام قلعه تبوشکان بود، جزو طخارستان بالا. بنی برزیان تغلبی خویشاوندان حارث آنجا بودند، کرمانی آنها را محاصره کرد و آنجا را گشود و جنگاورانشان را بکشت و همه مردم قلعه را از عرب و وابسته وزن و فرزند اسیر کرد و در بازار بلخ به حراج (من یزید) فروخت. علی بن یعلی که در این حوادث حضور داشته گوید: چهار صد و پنجاه کس از یاران حارث بر او اعتراض آوردند سرشان جریر بن میمون قاضی بود، بشر بن انیف حنظلی از آن جمله بود و نیز داود اعسر خوارزمی.

گوید: حارث گفت: «اگر به ناچار از من جدا می شوید و امان می خواهید تا من اینجا هستم بخواهید که آسانتر می پذیرند که اگر پیش از آن بروم امان نمیدهند.»

گفتند: «توبرو و مارا واگذار»

گوید: پس از آن بشر بن انیف و یکی دیگر را فرستادند و امان خواستند که اسد امانشان داد و جایزه داد اما آنها با مردم قلعه خیانت کردند و به اسد خبر دادند که جماعت نه آذوقه دارند، نه آب.

گوید: اسد کرمانی را روانه کرد باشه هزار کس که از آن جمله سالم بن منصور بجلی بود با دوهزار کس، و ازهر بن جرموز نمیری با یارانش و سپاه بلخ که دوهزار کس بودند و پانصد کس از مردم شام که سالارشان صالح بن قعقاع از دی بود.

گوید: کرمانی منصور بن سالم را با یارانش فرستاد که از نهر ضرغام عبور کرد و شب را گذرانید و صبحگاه بماند تا روز بر آمد. آنگاه همه روز نزدیک به هفده فرسنگ راه پیمود و سواران خویش را خسته کرد، آنگاه به کشتن رسید، از سرزمین

جیغویه به باغی که کشت آن بلند شده بود و مردم اردواسبان خویش را در آن رها کردند. از آنجا تا قلعه چهار فرسنگ راه بود، سپس از آنجا حرکت کرد و چون به دره رسید طلیعه داران پیامدند و آمدن قوم را بدو خبر دادند که سالارشان مهاجر بن میمون بود. وقتی پیش کرمانی رسید سخت به محنتشان افکند که برفتند. کرمانی برفت تا بر کنار قلعه فرود آمد. نخستین بار با نزدیک پانصد کس در مسجدی که حارث آنرا بنیان کرده بود، فرود آمد. و چون صبح شد، سپاه سوی وی آمد و یاران از هر و مردم بلخ بدو پیوستند و چون فراهم آمدند با آنها سخن کرد و حمد خدا گفت و ثنای او کرد سپس گفت: «ای مردم بلخ، مثلی برای سپاه نمی یابم به جز روسپی که هر که سوی وی آید پای خویش را به تصرف وی نهد، حارث با هزار کس از عجمان سوی شما آمد، شهر خویش را به تصرف وی دادید که اشرافان را بکشت و امیرتان را برون برند. آنگاه با وی و یارانش سوی مرو رفتید و از یارانش باز ماندید آنگاه به هزیمت سوی شما باز آمد و باز شهر را به تصرف وی دادید، به خدایی که جان من به دست اوست اگر خبر یابم که یکی از شما درباره تیری مکتوبی به آنها نوشته دست و پایش را ببرم و یاوریم. کسانی از مردم مرو که بامتنند، خاصان منند و از خیانتشان بیم ندارم.»

آنگاه به طرف قلعه رفت و یک روز و شب مقابل آن بماند که نبردی نبود روز بعد منادی ای ندا داد که ما پیمان شما را رها کرده ایم. و با آنها نبرد کردند.

گوید: اما آن جماعت تشنه و گرسنه بودند و تقاضا کردند که به حکم تسلیم شوند و زنان و فرزندان شان را برایشان واگذارند. پس به حکم اسد تسلیم شدند و چند روز آنجا بماند.

گوید: پس از آن مهلب بن عبدالعزیز عنکی با نامه اسد آمد که پانصد کس از آنها را سوی من فرست از آن جمله مهاجر بن میمون و کسانی امثال وی،

از سران قوم، و چون آنها را سوی وی فرستاد همه را بکشت و به کرمانی نوشت کسانی را که پیش وی مانده‌اند سه بخش کند: بخشی را بیاویزد و بخشی را دست و پا ببرد و بخشی را دست ببرد.

گوید: کرمانی چنان کرد و بنه‌هایشان را بیاورد و در حراج فروخت. آنها که کشتشان و بیاویختشان چهار صد کس بودند.

گوید: اسد به سال صد و هیجدهم شهر بلخ را جایگاه کرد و دیوانها را به آنجا انتقال داد و آبنگیرها ساخت. پس از آن به غزای طخارستان رفت و از پس آن به غزای سرزمین جیغویه رفت که فتح کرد و اسیر گرفت.

در این سال هشام، خالد بن عبدالملک را از مدینه برداشت و محمد بن هشام را بر آنجا گماشت.

واقعی گوید: روزی که خالد از مدینه معزول شد، نامه‌ای به ابو بکر بن حزم انصاری رسید در باره امارت وی بر مدینه، که به مدت شش روز به منبر رفت و با کسان نماز کرد، پس از آن محمد بن هشام از مکه به عاملی مدینه آمد.

در همین سال علی بن عبدالله بن عباس در گذشت، کنیه وی ابو محمد بود، و فاتش در حمیمه رخ داد، از سرزمین شام، در آنوقت هفتاد و هفت، یا هشتاد و هفت ساله بود.

گویند: تولد وی در آن شب بود که علی بن ابی طالب را ضربت زدند یعنی شب هفدهم رمضان سال چهلیم، و پدرش نام وی را علی کرد و گفت: وی را به نام کسی نامیدم که به نزد من از همه مخلوق محبوبتر بود. کنیه‌اش را نیز ابو الحسن کرد. وقتی پیش عبدالملک بن مروان رفت وی را حرمت کرد و بر تخت خویش نشاند و از کنیه‌اش پرسید که بگفت.

عبدالملک گفت: «در اردوی من این نام و کنیه با هم از آن یکی نباشد» و از او پرسید: آیا فرزندی آورده؟ در آنوقت محمد را آورده بود که به عبدالملک بگفت

واو کنیه اش را ابو محمد کرد.

در این سال محمد بن هشام که امیر مکه و مدینه و طایف بود سالار حج شد. به قولی در این سال عامل مدینه خالد بن عبدالملک بود و محمد بن هشام در این سال مکه و طایف را داشت. گفته اول از واقدی است.

عامل عراق خالد بن عبدالله بود که همه مشرق را داشت.

عامل خالد بر خراسان برادرش اسد بن عبدالله بود.

عامل بصره و حادثات و قضا و پیشوایی نماز آن بلال بن ابی برده بود، از جانب خالد.

عامل ارمینیه و آذربایجان مروان بن محمد بن مروان بود.

آنگاه سال صد و نوزدهم در آمد.

بوخی از کتابهای
انتشارات اساطیر

- نهج البلاغه / سخنان امیرالمؤمنین علی (ع) / دکتر محمد جواد شریعت / چاپ اول ۱۳۷۴
- شرح مخزن الاسرار نظامی گنجوی / دکتر مهدی ماحوزی / چاپ اول ۱۳۷۴
- تاریخ کامل (جلد دوم) / عزالدین ابن اثیر / دکتر سید محمدحسین روحانی / چاپ دوم ۱۳۷۴
- گزارش نویسی و آیین نگارش / دکتر مهدی ماحوزی / چاپ پنجم ۱۳۷۴
- مبادی العربیه جلد دوم / رشید الشرتونی / چاپ چهارم ۱۳۷۴
- تاریخ طبری جلد هفتم / محمد بن جریر طبری / ابوالقاسم پاینده / چاپ چهارم ۱۳۷۴
- مبادی العربیه جلد چهارم / رشید الشرتونی / چاپ سوم ۱۳۷۴
- تاریخ کامل (جلد هفتم) / عزالدین ابن اثیر / دکتر سید محمدحسین روحانی / چاپ اول ۱۳۷۴
- روزنامه خاطرات عین السلطنه (روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه) / قهرمان میرزا سالور / ایرج افشار و مسعود سالور چاپ اول ۱۳۷۴
- تاریخ کامل (جلد اول) / عزالدین ابن اثیر / دکتر سید محمدحسین روحانی / چاپ دوم ۱۳۷۴
- شعر و شرع / نقد فلسفی شعر از نظر عطار / دکتر نصرالله پورجوادی / چاپ اول ۱۳۷۴
- تعبیرات عرفانی از زبان عطار نیشابوری / عبدالکریم جرینه دار / چاپ اول ۱۳۷۴
- اندیشه های عرفانی پیرهرات / علی اصغر بشیر / چاپ اول ۱۳۷۴
- دیوان حافظ / متن حروفی چاپ معروف حافظ علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی با تعلیقات و توضیحات علامه و کشف الایات / عبدالکریم جرینه دار / چاپ پنجم ۱۳۷۴
- گزیده منطق الطیر / شرح و توضیح دکتر رضا اشرف زاده / چاپ دوم ۱۳۷۴
- برگزیده اشعار رودکی و منوچهری / دکتر اسماعیل حاکمی / چاپ چهارم ۱۳۷۴
- برگزیده نظم و نثر فارسی [فارسی و نگارش ۱ و ۲] / دکتر مهدی ماحوزی / چاپ هشتم ۱۳۷۴
- روزنامه سفر خراسان به همراهی ناصرالدین شاه / میرزا قهرمان امین لشکر / ایرج افشار - محمد رسول دریاگشت / چاپ اول ۱۳۷۴
- اخلاق الاشراف / عبیدزاکانی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۴
- تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری / دکتر رضا اشرف زاده / چاپ اول ۱۳۷۴

□ ایران قدیم (تاریخ مختصر ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان) / حسن پیرنیا (مشیرالدوله) /

چاپ اول اساطیر ۱۳۷۴

www.golshan.com

□ تاریخ اسماعیلیه (هدایة المؤمنین الطالبین) / محمد بن زین العابدین خراسانی / السکاندر

سیمینوف / چاپ دوم / ۱۳۷۴

□ رفتار من با کودک من / دکتر جواد فیض / چاپ سوم ۱۳۷۴

□ ترجمه و راهنمای مبادی العربیه جلد چهارم / رشید الشرتونی / دکتر محمد جواد شریعت /

چاپ دوم ۱۳۷۴

□ زمینه چینیهای انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹ / امیل لوسوئور / دکتر ولی الله شادان / چاپ

اول ۱۳۷۴

□ سالم برای زیستن / هاروی و مرلین دیاموند / دکتر بهروز تابش / چاپ اول ۱۳۷۴

□ دیمان / هرمان هسه / عبدالحسین شریفیان / چاپ اول ۱۳۷۴

□ تاریخ تحلیلی اسلام / دکتر سید محمود طباطبائی اردکانی / چاپ سوم ۱۳۷۴

□ آدولف هیتلر (۲ جلد) / جان تولند / عبدالحسین شریفیان / چاپ اول ۱۳۷۴

□ ادبیات معاصر ایران / دکتر اسماعیل حاکمی / چاپ دوم ۱۳۷۴

□ عین القضاة و استادان او / دکتر نصرالله پورجوادی / چاپ اول ۱۳۷۴

□ پندنامه / شیخ فریدالدین عطار نیشابوری / سیل وستر دوساسی / ع. روحبخشان / چاپ اول

۱۳۷۴

□ سایه گریزان / گراهام گرین / پرویز داریوش / چاپ دوم ۱۳۷۴

□ چنین گفت بودا / براساس متون بودایی / دکتر هاشم رجب زاده / چاپ دوم ۱۳۷۴

□ تأثیر قرآن و حدیث بر ادبیات فارسی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ سوم ۱۳۷۴

□ حلاج شهید تصوف اسلامی / طه عبدالباقی سرور / حسین درایه / چاپ اول ۱۳۷۴

□ مبادی العربیه جلد اول / رشید الشرتونی / چاپ دوم ۱۳۷۴

□ مبادی العربیه جلد سوم / رشید الشرتونی / چاپ دوم ۱۳۷۴

□ ترجمه و راهنمای مبادی العربیه جلد دوم / رشید الشرتونی / دکتر محمد جواد شریعت / چاپ

دوم ۱۳۷۴

□ تفسیر کبیر مفاتیح الغیب جلد دوم / امام فخر رازی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۳

□ تاریخ علم کلام در ایران و جهان اسلام / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۳

- شرح باب الحادی عشر از علامه جلی / نوشته فاضل مقداد / ترجمه و تصحیح و توضیح دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۳
- گزیده تفسیر کشف الاسرار ابوالفضل رشیدالدین میبیدی / باهتمام دکتر محمدجواد شریعت / چاپ اول ۱۳۷۳
- خلاصه مثنوی معنوی / استاد بدیع الزمان فروزانفر / چاپ اول ۱۳۷۳
- گزیده متون تفسیری فارسی / دکتر سید محمود طباطبائی (اردکانی) / چاپ چهارم ۱۳۷۳
- اساطیر هند / ورنیکا یونس / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳
- اساطیر چین / آنتونی کریستی / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳
- اساطیر ژاپن / ژولیت پیگوت / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳
- رنج و سرمستی (جلد ۴) / ایروینیک استون / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳
- گزیده هفده قصیده ناصر خسرو قبادیانی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۳
- تاریخ کامل (جلد ششم) / عزالدین ابن اثیر / دکتر سید محمد حسین روحانی / چاپ اول ۱۳۷۳
- رباعیات خیام / دارای سه بخش خیام شناخت، رباعیات و شرح مختصر رباعیات / محمد علی فروغی و دکتر قاسم غنی / عبدالکریم جریزه دار / چاپ دوم ۱۳۷۳
- جغرافیای تاریخی بروجرد / ع. روح بخشان / چاپ اول ۱۳۷۳
- توم سائر / مارک تواین / پرویز داریوش / چاپ اول ۱۳۷۳
- حکایت شیخ صنعان / فریدالدین عطار نیشابوری / شرح و توضیح دکتر رضا اشرف زاده / چاپ اول ۱۳۷۳
- سلمان و ابسال / نورالدین عبدالرحمان جامی / شرح و توضیح استاد محمد روشن / چاپ اول ۱۳۷۳
- لوايح / نورالدین عبدالرحمان جامی / تصحیح و توضیح یان ریشار / چاپ اول ۱۳۷۳
- آشنایی با علوم قرآنی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ سوم ۱۳۷۳
- سیدارتا / هرمان هه / پرویز داریوش / چاپ چهارم ۱۳۷۳
- واژه یاب (جلد ۳) / فرهنگ لغات بیگانه در زبان فارسی و برابره های پارسی آن / ابوالقاسم پرتو / چاپ اول ۱۳۷۳
- پانو با سگ ملوس / آنتوان چخوف / عبدالحسین نوشین / چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۰

❑ دیوان دقیقی طوسی / بانضمام فرهنگ بسامدی / دکتر محمد جواد شریعت / چاپ

دوم / ۱۳۷۳

❑ شرح التعرف لمذهب التصوف (ربع سوم) / مستملی بخاری / استاد محمد روشن / چاپ دوم

۱۳۷۳

❑ اندیشه‌های فلسفی ایرانی / ابوالقاسم پرتو / چاپ اول ۱۳۷۳

❑ سخنی چند درباره شاهنامه / عبدالحسین نوشین / چاپ دوم ۱۳۷۳

❑ افسانه‌های ازوپ / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۳

❑ وضوی خون / میشل فرید غریب / بهمن رازانی / چاپ اول ۱۳۷۳

❑ سلطان کمپیل / هاموند اینس / ایرج خلیلی وارسته / چاپ اول ۱۳۷۰

❑ سیمای مرد هنرآفرین در جوانی / جیمز جوئیس / پرویز داریوش / چاپ اول ۱۳۷۰

❑ تیموتانداز / الکساندر پوشکین / ضیاءالله فروشانی / چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰

❑ ماه و شش پشیز / سامرست موام / پرویز داریوش / چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰

❑ ماجرای لولاگرگ / هوارد فاست / عبدالحسین شریفیان / چاپ اول ۱۳۷۱

❑ مایده‌های زمینی / آندره ژید / جلال آل احمد و پرویز داریوش / چاپ سوم ۱۳۷۱

❑ آیین دوست‌یابی / ادیل کارنگی / استاد رشید یاسمی / چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۱

❑ ولین / بن جانسن / عبدالحسین نوشین / چاپ اول اساطیر ۱۳۷۲

❑ وزارت ترس / گراهام گرین / پرویز داریوش / چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱

❑ دوبلینی‌ها / جیمز جوئیس / پرویز داریوش / چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱

❑ جف سیاه / شودر درایزر / پرویز داریوش / چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱

❑ تاریخ طبری / (۱۷ جلد) / محمد بن جریر طبری / ابوالقاسم پاینده

❑ تفسیر کبیر مفاتیح القیام (جلد اول) / امام فخر رازی / دکتر علی اصغر حلبی / گالینگور / چاپ اول ۱۳۷۲

❑ شرح التعرف لمذهب التصوف / (۵ جلد گالینگور) / کهن‌ترین و جامع‌ترین متن عرفانی در زبان

فارسی / اسماعیل مستملی بخارانی / استاد محمد روشن / چاپ اول ۱۳۶۲-۱۳۶۷

❑ داستانهای از یک جیب و از جیب دیگر / کارل چاپک / دکتر ایرج نوبخت / چاپ اول

اساطیر ۱۳۷۲

☐ ماه پنهان است/جان اشتاین بک/پرویز داریوش/چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۲

☐ موشها و آدمها/جان اشتاین بک/پرویز داریوش/چاپ دوم اساطیر ۱۳۶۸

☐ هنر تئاتر/عبدالحسین نوشین/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱

☐ زاده آزادی/هوارد فاست/رضا مقدم/چاپ اول ۱۳۷۱

☐ طوطیان/شرح داستان طوطی و بازرگان مثنوی/ادوارد ژوزف/گالینگور/چاپ دوم ۱۳۶۸

☐ تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام/کتابی فارسی در ملل و نحل از قبل از استیلای

مغول/سیدمرتضی حسینی رازی/استادعباس اقبال آشتیانی/گالینگور/چاپ دوم ۱۳۶۴

☐ احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی/استاد سیدمحمد تقی مدرس رضوی/گالینگور/

چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰

☐ هفت بندنای (جلد اول)/در شرح ۴ داستان مثنوی/ادوارد ژوزف/گالینگور/چاپ اول ۱۳۷۱

☐ هفت بندنای (جلد دوم)/در شرح ۵ داستان مثنوی/ادوارد ژوزف/گالینگور/چاپ

اول ۱۳۷۲

☐ دستور زبان فارسی/دکتر محمدجواد شریعت/چاپ ششم ۱۳۷۲

☐ آیین نگارش/دکتر محمدجواد شریعت/چاپ ششم ۱۳۷۱

☐ روش تحقیق و مأخذ شناسی/دکتر احمد رنجبر/چاپ سوم ۱۳۷۲

☐ سیاست نامه/خواجه نظام الملک/استادعباس اقبال آشتیانی/چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۲

☐ آموزش عالی در جهان/دبیرخانه یونسکو/دکتر نصرت صفی نیا، دکتر الماد اودیان/چاپ اول

۱۳۷۰

☐ متن و ترجمه کتاب تعرف/کلابادی/دکتر محمدجواد شریعت/چاپ اول ۱۳۷۱

☐ انسان در اسلام و مکاتب غربی/دکتر علی اصغر حلبی/چاپ اول ۱۳۷۱

☐ تدوین مبانی آموزش برنامه ای/دکتر محمدحسین امیر تیموری/چاپ اول ۱۳۷۰

☐ فن رهبری کنفرانس و اداره جلسات/دکتر مهدی ماحوزی/چاپ اول ۱۳۷۱

☐ ترجمان البلاغه/محمدبن عمر رادیانی/پروفسور احمد آتش/گالینگور/چاپ اول اساطیر

۱۳۶۲

☐ مهاجران/هوارد فاست/باجلان فرخی/چاپ اول ۱۳۷۱

☐ سفرنامه فرخ خان امین الدوله/حسین بن عبدالله سرابی/به کوشش کریم اصفهانیان و

قدرت الله روشنی/چاپ دوم ۱۳۷۳

☐ سفرنامه رضاقلی میرزا نایب الایاله/به کوشش اصغر فرمانفرمائی قاجار/چاپ دوم ۱۳۷۳/

دیوان سید حسن غزنوی / استاد سید محمد تقی مدرس رضوی / چاپ اول اساطیر ۱۳۶۲

ترجمه و راهنمای مبادی العریبه جلد اول / رشید الشرتونی / دکتر محمد جواد شریعت /

چاپ اول ۱۳۷۲

ترجمه و راهنمای مبادی العریبه جلد سوم / رشید الشرتونی / دکتر محمد جواد شریعت /

چاپ اول ۱۳۷۲

تاریخ طبری جلد پنجم / محمد بن جریر طبری / ابوالقاسم پاینده / چاپ چهارم ۱۳۷۳

تاریخ طبری جلد ششم / محمد بن جریر طبری / ابوالقاسم پاینده / چاپ چهارم ۱۳۷۳

تاریخ طبری جلد سیزدهم / محمد بن جریر طبری / ابوالقاسم پاینده / چاپ پنجم ۱۳۷۳

تاریخ طبری جلد چهاردهم / محمد بن جریر طبری / ابوالقاسم پاینده / چاپ پنجم ۱۳۷۳

تاریخ طبری جلد پانزدهم / محمد بن جریر طبری / ابوالقاسم پاینده / چاپ پنجم ۱۳۷۳

دنباله تاریخ طبری / عرب بن سعد قرطبی / ابوالقاسم پاینده / چاپ پنجم ۱۳۷۳

کلک خیال انگیز ۴ جلد / دکتر پرویز اهور / چاپ اول ۱۳۷۳

تاریخ فلسفه در ایران و جهان اسلامی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۳

روانشناسی اجتماعی / لئونارد برکوویتز / دکتر محمد حسن فرجاد و عباس محمدی اصل /

چاپ اول ۱۳۷۲

آنها که دوست دارند (۴ جلد) / ایروینگ استون / فریدون گیلانی / چاپ چهارم ۱۳۷۲

معنی عشق نزد مولانا / دکتر روان فرهادی / چاپ اول ۱۳۷۲

فضیلت خودپرستی / ابن راند / پرویز داریوش / چاپ اول ۱۳۷۲

گنج علی خان / دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی / چاپ دوم ۱۳۶۸

از چیزهای دیگر / دکتر عبدالحسین زرین کوب / چاپ سوم ۱۳۷۲

یادداشتها و اندیشه ها / دکتر عبدالحسین زرین کوب / چاپ سوم ۱۳۷۲

تاریخ تمدن اسلامی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۲

چهل سال تاریخ ایران (۳ جلد) المآثر الاثار / محمد حسن خان اعتماد السلطنه / ایرج افشار،

حسین محبوبی اردکانی / چاپ اول ۱۳۶۸

چنگیز خان / ولادیمیر تسف / دکتر شیرین بیانی / چاپ دوم ۱۳۶۸